



عکاس: حسن صولانی اشهر آرا

عاشق قطار در کوپه گیر می افتد



نیلوفر عیدی

توی دوره‌ای که دانشگاه فردوسی برای خیلی‌ها آرزو بود، من به ایستگاه راه آهن فکر می کردم. توی سرم خبری از ماندن نبود. درس می خواندم که بروم. اعتکاف‌های علمی، کلاس‌های کنکور، آزمون‌های آزمایشی، همه، پل شده بودند تا برسم به آن طرف ماجرا، به رفتن. از دبیرستان ما تا راه آهن، پیاده شاید حدود ۵ دقیقه راه بود و برای منی که سرم پر بود از هوای رفتن، نزدیکی با راه آهن یک جور مخدر به حساب می آمد که خب، نتیجه اش هم شد ۴ سال زندگی در شهری که دوستش می داشتم. من همیشه به فانتزی های توی سرم باخته ام، ما جراح های زندگی من به کوتاهی و طنز آلودگی یک کمدی بیست و چند قسمتی بوده اند. در مجموع می توان گفت هیچ ماجرای جدی ادامه داری در طول زندگی ام رخ نداده است.

آن روزها با اینکه همه کارکنان مدرسه هم دست شده بودند ما خیال کنیم ماجرا جدی تر از این حرف هاست و کنکور مأمور مرگی است که اگر خوب درس خوانده باشیم، قابلیت زندگی بخشی اش را هم رو می کند، من باز جوری درس می خواندم که فقط شهرستان بیامور، به احتمال، اگر از یک آدم پخته و درست و حسابی بپرسید که جدی ترین تصویر زندگی اش چه بوده، جوابی کاملاً متفاوت از جوابی که من توی سرم دارم می دهد: جدی ترین تصویر عمر من صفحه اعلام نتایج سایت سازمان سنجش بود که فقط با چند توضیح دوسه کلمه ای، ادامه دارترین اتفاق جدی زندگی ام را رقم زد: پژوهشگری علوم اجتماعی / دانشگاه شیراز.

باز هم یک جای خیلی اضطراب آور به یکی از

شهرزاد

الهام یوسفی
فعال فرهنگی



ظریف و خشن، مثل جوجه تیغی فیلسوف!

گذری کوتاه به کتاب «ظرافت جوجه تیغی»

تاکنون برایتان پیش آمده است یک آدم معمولی مثل یک مکانیک، یک راننده تاکسی یا یک سرایدار را ببینید که شیفته ادبیات، عاشق فلسفه و دیوانه هنر باشد؟ ممکن است این موضوع از کلیشه های رایج که در ذهن هر یک از ما وجود دارد فاصله بسیاری داشته باشد. حتی ممکن است همین کلیشه ها باعث شوند آدم ها خودشان را پنهان کنند و تفکر واقعی شان را نشان ندهند، چون احتمال می دهند آدم های متخصص ادبیات و فلسفه و هنر خشمگین شوند و این آدم های ساده را که به خودشان اجازه داده اند وارد فلسفه و ادبیات شوند به باد تمسخر بگیرند.

تصور کنید اگر وارد زندگی یک سرایدار فیلسوف شوید، با چه چیزی روبه رو خواهید شد. تصور کنید به خانه سرایداری کوچک و فقیرانه رنی می روید که در یک ساختمان اعیانی باشکوه واقع شده است، زنی پنجاه و چهار ساله، چاق، ریزه میزه و به قول خودش زشت که از هفده سالگی در خانه ساده سرایداری اش، کاخی باشکوه از فلسفه ادبیات و هنر ساخته است. کتاب «ظرافت جوجه تیغی» به قلم خانم موریل باربری، نویسنده فرانسوی مراکش تبار، شما را به خانه این خانم سرایدار عجیب می برد.

داستان ظرافت جوجه تیغی با درون مایه ای بسیار قوی و باین مایه های

اجتماعی و فلسفی، انتخاب بسیار خوبی است برای کسانی که می خواهند یک رمان متفکرانه متفاوت بخوانند. خانم باربری، استاد فلسفه، به کمک ابزار داستان، مفاهیم فکری و فلسفی خود را با دیگران به اشتراک می گذارد. کتاب او که در سال ۲۰۰۶ منتشر شد، جوایز متعددی به دست آورد و نظر منتقدان و خوانندگان بسیاری را به خود جلب کرد. این رمان به نسبت سخت خوان که در ادامه بسیار آسان و لذت بخش می شود با آثار میلان کوندرا و نیز رمان «در جستجوی زمان از دست رفته» مارسل پروست مقایسه شده است.

کتاب ۲ راوی دارد. بخش های زیادی از زندگی خانم رنه، همان بیوه پنجاه و چهار ساله، روایت می شود: خاطرات او و نیز بخشی از روابط او با اهالی بورژوازی ساختمان و نیز تفکرانی که به ذهن فرهیخته این زن سال خورده سرایدار می آید. در طول داستان، پی می بریم که او شیفته فرهنگ ژاپنی است و بیش از هر چیزی، غلط های دستوری آدم های به اصطلاح فرهیخته ساختمان آزارش می دهد، اما مجبور است زندگی اصلی اش را پنهان کند و مثل همه سرایدار ها تلویزیون را روشن نگه دارد و صدای آن را بلند کند، در حالی که در اتاق پشتی مشغول مطالعه یک اثر فلسفی عمیق است. رنه آن قدر شیفته ادبیات است که به یاد تولستوی، نام گربه اش را «لئو» گذاشته. در کنار این روایت، راوی دیگری هم داریم: دختری دوازده ساله به نام بالوما، دختری یکی از اهالی مرفه آپارتمان، دختری که یادداشت هایی تحت عنوان «اندیشه عمیق» می نویسد و بی رحمانه به نقد شرایط حاکم

کنم! یک جور غربی اند. شیرازی حرف می زنند و شبیه بلوچ ها لباس پوشیده اند. جوراب هایشان پاره شده است و آخرین مدل ایفون دستشان است. گاهی هم میان حرف هایشان خاطراتی از زندگی در کرج تعریف می کنند که به کل گیجم می کند. دختری بی هوا می زند زیر گریه. مادرش انگار این اتفاق برایش یک روزمره پیش بینی پذیر باشد، با چهره ای که ذره ای نگرانی یا ترحم ندارد، بسته دستمال کاغذی را به او تعارف می کند. با اینکه هرگز آدم منفعل و کم حرفی نیستم، بی تفاوتی چهره مادر، خیلی شهودی، بهم می فهماند که باید فقط خفه خون بگیرم (از گریه بی هوای دختر همین قدر دستگیرم شد که بعد از ۱۴ سال زندگی توی شیراز قرار است به شهر دیگری کوچ کنند). ۱۲ ساعت از مسیر را آمده ایم. از مهمان دار می پرسم: «چه قدر دیگر می رسیم؟» می پرسد: «دانشجویی؟» اینجور وقت ها بیشتر شبیه دختر بچه های ۷ ساله ای می شوم که مادرشان تأکید کرده است از غربیه ها شکلات نگیرند. جوابش را نمی دهم.

«من دانشجو هستم.» آن قدر این جمله را بین سر و صدای ریل ها توی کوپه خواهران تکرار کرده ام که جدی جدی دارد باورم می شود! دانشجو؟ انگار دانشگاه برای من چیزی بیشتر از مجوز خروج از شهر نبود. (به طبع توی ۱۸ سالگی، برای ترک زادگاهم، دلیلی قانع کننده تر از ادامه تحصیل نداشتم!) خاطرم هست یک بار توی همین مسیر، هم کوپه مادر و دختری بودم که البته با این مادر و دختری که الان هم کوپه ام هستند خیلی فرق داشتند. توی چهره مادر، آثار صد سال زندگی وجود داشت. رج به رج خطوط چهره اش در کنار هم، تابلوی فوق العاده ای از رنج زندگی بودند. دختر به قاعده مادر من سن داشت و من از قرآن دست گرفتن مادرش و گره سفت روستی اش، فهمیدم که ابروهای تمیز نشده در این چهره یک باز نمایی ساده انگارانه از تجرد است. چمدان بزرگی داشتند که از استاندارد یک هفته سفر زبارتی بسیار بزرگ تر و پرت ر بود. چمدان را گذاشته بودند روی تختی که قرار بود من روی آن

استراحت کنم و خودشان دوتا صندلی های پایین را تخت کرده و دراز کشیده بودند. چمدان را طوری روی تختم گذاشته بودند که ابدانی توانستم دراز بکشم. با لحن یک زبان بسته مظلوم گفتم چمدان را از روی تختم بردارند. گفتن این جمله همانا و داد و بیداد های بی امان دختر همانا. مادرش هم که تا آن ساعت فکر می کردم قدرت تکلم ندارد، با او همراه شد و من توی دادگاه آن ها متهم شدم به خواستن جای بیشتر در صورتی که می توانستم توی همان یک وجب جا بخوابم! خلاصه کار به پادرمیانی سرهماندار قطار رسید و با پایین کشیدن چمدان، جنگ تمام شد. جایی بین دعوها، خیلی بی مقدمه برگشتم سمت سرهماندار و گفتم: «من دانشجو هستم!» آنجا برای اولین بار حالم از این جمله به هم خورد! چون پشت بند جمله ام، دختر با دهان پر از کنایه گفته بود: «هه! دانشجو؟! و من فکر کرده بودم که راستی این جمله چه معنایی دارد. من به طرز احمقانه ای خیال کرده بودم که دانشجو بودن اینجور وقت ها (توی جنگ های خاله زنگی و البته نابرابر) یک ادعای شیک جهان اولی است! من از این فکر حالم به هم خورده بود! دیگر به هیچ احدی نگفتم «من دانشجو هستم».

مسیر ریلی مستقیم به شیراز دچار مشکل شده و حالا حدود نیم ساعت است که توی ایستگاه تهران توقف کرده ایم. مسافره ای جدید از راه می رسند و مسافرهایی که به مقصد رسیده اند، لایذ به خانه برمی گردند. من اینجا هستم تا از پشت شیشه قطار، چشمم به چمدان های نیمه بسته گیر کند و تا بالا بروم. بعد برگردد پایین، کنار خودم، و یادم بیاید که کسی توی این ایستگاه منتظرم نیست. برمی گردم توی کوپه، هم کوپه ای ها خواب اند. این بی قرارها حالا با خیال راحت خوابیده اند و من هنوز منتظرم که برسیم. خستگی دویده توی چشم هایم. می خواهم بروم یقه آن شاعری را که گفت: «گر عشق مقصد است خوشا لذت مسیر» بگیرم و بگویم: «عشق هم که مقصد باشد، آدم بعد از ۲۷ ساعت گیر افتادن در قطار، علاقه اش یادش می رود مشتئ!»

بر زندگی مرفه خود و نیز تحقیر اعضای خانواده اش می پردازد. تقابل میان این ۲ راوی بخش جذابی از داستان است. البته از اواسط رمان، بارنگ و بوی دیگری مواجهد.

خواندن این رمان را به همه کسانی که دوست دارند داستانی عمیق، متفکرانه و روشنگر بخوانند پیشنهاد می کنیم.

ظرافت جوجه تیغی

• نویسنده: موریل باربری

ایران‌دخت



غلامرضا آذری خاکستر
نویسنده و مترجم

بادی از مدرسه های اسلامی دختران مشهد و بانیان آن



هر چند مدارس علمیه مشهد از سابقه ای تاریخی برخوردارند، بیشتر آن ها بر پایه موقوفات، از دوره صفویه به بعد رونق گرفتند و همواره طلاب علوم دینی در این مدارس به تحصیل مشغول بودند. مدارس اسلامی دختران از چه سالی در مشهد پایه گذاری شدند و بانیان این مدارس چه کسانی بودند؟ سابقه ایجاد مدارس اسلامی دختران در شهر مشهد به دهه ۴۰ شمسی برمی گردد به طوری که از سال ۱۳۴۰ خورشیدی، برخی مدارس اسلامی در شهر مشهد تأسیس و تعدادی از دختران و زنان در این مدارس به دروس حوزوی مشغول می شوند. استقبال از این مدارس باعث می شود در دهه ۴۰ شمسی ۵ مدرسه مهم در مشهد تأسیس شوند و در زمینه علوم اسلامی فعالیت کنند.

مدرسه اسلامی عصمتیه از قدیمی ترین مدارس دختران محسوب می شود که حاجیه شهربانو صفری (۱۳۰۸-۱۳۹۲) سال ۱۳۴۰ آن را تأسیس و راه اندازی می کند. این مدرسه علمیه نقش مهم و مؤثری در توسعه معارف اسلامی و قرآنی، و تدریس و تربیت شاگردان در مشهد داشته است.

دومین مدرسه مهم مشهد که نقش مؤثری در تبلیغ و تعلیم علوم اسلامی داشته، مدرسه اسلامی مکتب نرجس است. این مدرسه در سال ۱۳۴۵ خورشیدی به همت خانم فاطمه خاموشی (طه) تأسیس و راه اندازی شده است. ایشان فعالیت های فرهنگی را از سال ۱۳۳۵ در مشهد آغاز و در سال ۱۳۴۵ با تشویق آیت‌ال‌عظمی میلانی (ره) و همت نیکوکاران، برای تربیت شاگردان مکتب امام صادق (ع)، به تأسیس مکتب نرجس اقدام کرد.

مدرسه علمیه حضرت رقیه (س) از دیگر مدارس اسلامی دخترانه در مشهد به شمار می رود که در ۱۳۴۵ خورشیدی به همت مرحومه قانع در مشهد تأسیس و راه اندازی شده است. هم چنین مدرسه علمیه اسلام شناسی را خانم صدیقه مقدسی، فرزند آیت‌ال‌... شیخ ابوالحسن شیرازی (ره)، در سال ۱۳۴۷ شمسی تأسیس می کند. ایشان از سال ۱۳۴۷ با تأسیس مدرسه علمیه ای با نام «مکتب اسلام شناسی حضرت زهرا (س)» در مشهد، شاگردان بسیاری برای ترویج علوم دینی تربیت کرد.

مدرسه اسلامی پیروان حضرت زهرا (س) نیز از دیگر مدارس مشهد است که سابقه تأسیس آن به اواخر دهه ۴۰ می رسد. سال ۱۳۴۹ خورشیدی خانم فاطمه زندی این مدرسه را تأسیس و مدیریت می کند.

این مدارس، علاوه بر آموزش تعلیم اسلامی و قرآنی، نقش مهم و مؤثری نیز در وقایع انقلاب و مبارزه با حکومت پهلوی دارند. سابقه مبارزاتی زنان انقلابی مشهد حاکی از آن است که ساواک همواره فعالیت های این مراکز زیر نظر داشته و حتی برخی فعالان تعقیب و دستگیر شده اند. نخستین فعالیت ملموس و مهم این مدارس مشارکت تعدادی از زنان انقلابی در اعتراض به ۱۷ دی است. هفدهم دی ۱۳۵۶ در تاریخ انقلاب اسلامی برای شهر مشهد فصلی جدید محسوب می شود زیرا در این روز تعدادی از زنان مسلمان مشهد برای نخستین بار علیه حکومت پهلوی دست به اعتراض زدند. حضور زنان در این اجتماع سیاسی، نوعی اعتراض به تشکیلات حکومت پهلوی و درخواست آزادی زنان در بند بود. در پی فعالیت های مؤثر مدارس اسلام شناسی و حمایت سایر مدارس علمیه بانوان، زنان مشهد نقش مهم و مؤثری در وقایع و مبارزات سال ۱۳۵۷ شهر مشهد دارند.

(۴)



شهربانو

روزشمار هفته زن

شنبه ۱۱ بهمن «زن، نقش آفرینی چندگانه، عدالت اجتماعی»، یکشنبه ۱۲ بهمن «زن، خودباوری، خانواده، سلامت و نشاط»، دوشنبه ۱۳ بهمن «زن، کارآفرینی، تاب آوری، اقتصاد ملی»، سه شنبه ۱۴ بهمن «زن، امامت، مشارکت سیاسی اجتماعی» نام گذاری شده است.

هم چنین نام های «زن، معنویت، سیره فاطمی، سبک زندگی ایرانی اسلامی» برای چهارشنبه ۱۵ بهمن، «زن، امنیت اجتماعی، مسئولیت پذیری، ایثار» برای پنجشنبه ۱۶ بهمن، و در نهایت «زن، اصلاح الگوی مصرف، شکوفایی اقتصاد خانواده» برای جمعه ۱۷ بهمن انتخاب شده اند.



ضمیمه روزنامه شهرآرا
صاحب امتیاز:
شهرداری مشهد
مدیرمسئول و سردبیر:
سید هادی فیاضی
مسئول ضمیمه
حمیده وحیدی